آیا مسیح از مردگان برخاست؟

خلاصه بحث
دانشمندان بی‌ایمان از میان نوشته‌های پولس چهار رساله غلاطیان، رومیان و اول و دوم قرنتیان را اصلی دانسته تاریخ تألیف آنها را در طی سی سال بعد از مصلوب شدن مسیح تخمین زده‌اند. نویسنده فقط با در نظر گرفتن رسالات فوق‌الذکر ثابت می‌کند که قیام مسیح بدون این که حقیقت داشته باشد نمی‌توانست قبول شده در همه جا توسعه یابد و پایه کلیسا گردد.

طرح موضوع
نویسندگان عهد جدید حقانیت مسیحیت را مشروط به وقوع معجزه بسیار مهمی دانسته‌اند که قیام مسیح است. بنابراین اگر این واقعه قابل اثبات نباشد انتقاد درباره صحت معجزات دیگر کتاب مقدس یا سعی در اثبات حقانیت آنها کاملا بی‌فایده و موجب اتلاف وقت خواهد بود. اگر عیسای مسیح از مرگ برنخاسته باشد تمام معجزات دیگری که در عهد جدید مذکور است برای اثبات این که مسیحیت مکاشفه الهی می‌باشد سودی نخواهد داشت، ولی اگر او از مرگ برخاست، خود این موضوع به تنهایی دلیل کافی و شایسته‌ای برای اثبات مسیحیت و سایر معجزات خواهد بود. پس چون این معجزه کلید صحت و سقم مسیحیت است ما از بی‌ایمانان می‌طلبیم که برای درک این موضوع تحقیق کنند و ایمانداران را دعوت می‌کنیم که اگر برای اثبات موضوعات جزئی دلایل کافی وجود نداشت، اطمینان خود را از دست نداده بلکه در این مسأله اصلی تعمق کنند.

من این کار را عینا همان طوری که درباره تواریخ دنیوی عملی می‌شود، انجام خواهم داد. احتیاج ندارم که خواننده عزیز عهد جدید را به عنوان کتاب الهام یافته از خداوند قبول نماید. من اناجیل را مانند تذکره‌های دیگر به کار خواهم برد. درباره ارزش رسالات پولس رسول ادعایی بیشتر از آنچه درباره رسالات سیسرو (از مورخین و ناطقین بنام روم) می‌نمایند نخواهم کرد. خواننده نیز به نوبه خود نباید ایراد کند که معجزه غیرممکن است، چه امکان و یا عدم امکان آن مسأله‌ای است فلسفی که از موضوع بحث تاریخی خارج است. خواننده باید امکان آن را قبول نماید تا بتوانیم موضوع را مطرح کنیم. در این مورد می‌توانیم فقط با دلایل تاریخی کار داشته باشیم و نه با فرضیه‌های فلسفی.

مقصود من ثابت کردن این موضوع است که قیام مسیح حقیقتی است که از لحاظ دلایل تاریخی مقام ارجمندی را دارا می‌باشد. برای این منظور فرض می‌کنم که هیچ یک از خوانندگان این کتاب بعضی از حقایقی را که به وسیله دانشمندان بی‌ایمان اروپا تصدیق شده است، انکار نخواهد کرد، زیرا ثابت کردن این حقایق موجب اتلاف وقت خواهد بود. بنابراین فرض می‌کنم کسانی که بر ایشان اقامه دلیل می‌نمایم قول این چنین دانشمندان از قبیل استراس، رمان، باور و عقاید مکتب تی بینگن (مکتب منتقدین معروف آلمان) را انکار نخواهند کرد.

حقایقی که مورد قبول است:
۱- اینکه عیسای مسیح وجود داشته و جمعی را به دور خود جمع کرده است و آنها او را به عنوان مسیحی که همه یهودیان در انتظارش بودند قبول نمودند و این که او به وسیله حکام رومی مصلوب گردید.
۲- اینکه سه انجیل اول به همان طوری که اکنون در دست ما است تقریبا قبل از پایان قرن اول میلادی منتشر شده است.
۳- اینکه چهار رساله مهم پولس رسول؛ یعنی رومیان، اول و دوم قرنتیان و غلاطیان بی‌شک به وسیله خود پولس نوشته شده و تاریخ تألیف آخرین آنها دیرتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن مسیح نبوده است.
۴- اینکه قبل از پایان قرن اول؛ یعنی در عرض هفتاد سال بعد از مصلوب شدن مسیح کلیساهای مسیحی در تمام شهرهای مهم امپراطوری روم تأسیس شده بود.

اگر یکی از خوانندگان از قبول یکی از این نکات خودداری کند، به نوشته‌های تمام منتقدین جدید و عالی قدر اروپا استفاده کرده می‌گوید: «مطالبی را که بزرگان شما به عنوان حقایق تاریخی قبول کرده‌اند، جاهلانه انکار نمایید.»

کلیسای هزار و نهصد ساله
اولین دلیل من این است که مطابق دلایل غیر قابل انکار تاریخی کلیسا مدت بیش از نوزده قرن به صورت مؤسسه‌ای علنی وجود داشته و می‌توان آن را بدون این که وقفه‌ای در ادامه حیاتش پیدا شود به دوره‌ای که مسیحیان آن را

تشکیل دادند متصل نمود. بنابراین وجود آن حقیقتی است که باید دارای علتی باشد. پس چه دلیلی باعث ایجاد این مؤسسه بزرگ گردیده است؟

این امر متکی به حقیقت است

گفته می‌شود و گفته شده که علت تجدید حیات کلیسا بعد از مرگ بانیش، عقاید و تعلیمات مذهبی نبوده بلکه علتش این اتفاق تاریخی است که عیسای مسیح از مرگ قیام نموده است. اکنون به اهمیت این موضوع که کلیسای مسیح مؤسسه علنی و آشکاری بوده و هست، توجه فرمایید. هر اجتماعی باید علتی برای تأسیس داشته باشد. انتظاراتی که مردم از مسیح داشتند در اثر مصلوب شدن او به وسیله حکام دولت روم عملی نشد، ولی دیده می‌شود مؤسسه‌ای که او تشکیل داد، بعد از مرگش نیز ترقی می‌کرد. وجود کنونی کلیسا این موضوع را ثابت می‌کند. کلیسای مسیح در تمام اسنادش تأکید می‌کند که علت تجدید حیاتش بعد از مرگ مسیح تعیین رهبر جدیدی به وسیله پیروان او نبوده بلکه فقط این است که آنها ایمان آورند که مسیح از مرگ برخاسته است. این موضوع علت تجدید حیات کلیسا بوده است.

یگانه علت منطقی

اگر توجه بیشتری کنیم خواهیم دانست که اگر عیسای مسیح از مرگ برخاسته باشد همین مطلب دلیلی منطقی برای ایجاد این مؤسسه بزرگ است. اگر این حقیقت انکار شود کسانی که منکر می‌باشند مجبورند دلیل دیگری برای علت ایجاد کلیسا اقامه کنند. ما تأکید می‌کنیم که علت و تئوری دیگری در این باب وجود ندارد. اجازه فرمایید اهمیت ایجاد یک مؤسسه تاریخی بزرگ و ادامه حیات آن را تا به حال تشریح و مجسم کنیم و اجازه بدهید مذهب اسلام را برای مثال در نظر آوریم. مسجد اسلامی از قرن هفتم میلادی به صورت یک مؤسسه علنی وجود داشته است. به طوری که ثابت شده علت ایجاد آن وعظ محمد در مکه و پیروی اهالی مدینه از او به عنوان رسول خدا و پادشاه بوده است. این دلایل که به وسیله پیروان او اقامه شده برای ایجاد این مؤسسه کاملا کافی است و ادامه وجود مسجد اسلامی از قرن هفتم میلادی تا به حال همان طوری که از طرف مورخین اسلامی تذکر داده شده مدیون وجود محمد و وقایعی بوده است که پیروانش به حقیقی بودن آنها ایمان دارند.

فرضیه بی‌ایمانان

ولی بی‌ایمانان درباره تاریخ مسیحیت دلیل بسیار مجملی را قبول نموده‌اند. درباره تجدید کلیسا به جای قبول دلایلی که کلیسا آنها را صحیح می‌داند می‌گویند که سه انجیل اول شامل قصص و افسانه‌های زیادی متکی بر چند واقعه کوچک تاریخی بود که به تدریج در بین سال‌های ۳۰- ۱۰۰ میلادی تکمیل شده است. در تاریخ اخیرالذکر یا کمی بعد از آن، سه نفر ناشناس از بین این افسانه‌ها منتخباتی ترتیب داده و همانطوری که آنها را امروز در اناجیل سیناپتیک (به سه انجیل متی، مرقس و لوقا گفته می‌شود)، منتشر کردند. اینها به تدریج افسانه‌های گذشته را منسوخ کرده و به مرور زمان به عنوان دلایل و اسناد صحیح راجع به اعمال و تعلیمات عیسی از طرف کلیسا پذیرفته شدند. انجیل چهارم (انجیل یوحنا) را ساختگی دانسته عقیده دارند که برای اولین بار در حدود سال ۱۳۰میلادی به وجود آمد. لازم به تذکر نیست که تمام معجزاتی را که در اناجیل ذکر شده خالی از حقیقت و زاییده تصورات ایمانداران ساده لوح می‌دانند. جواب من که بسیار ساده و واضح می‌باشد این است که در انجیل روایت معجزه‌آسایی وجود دارد که مبدأ آن نمی‌تواند تصور باشد و این معجزه قیام عیسای مسیح است که خواه حقیقت داشته یا مبتنی بر تصور پیروان مسیح یا مطلب جعلی بوده باشد از طرف کلیسا در عرض مدت بسیار کمی بعد از مرگ مسیح به عنوان واقعه حقیقی قبول شده است. همین ایمان به منزله پایه‌ای بوده که کلیسای مسیح بر آن بنا شده و سبب تجدید حیاتش گردیده است.

مسأله واقعی

اکنون از خواننده عزیز تمنا دارم توجه فرماید که اگر این واقعه جعلی نبوده بلکه حقیقتی تاریخی باشد تمام دلایل که از طرف بی‌ایمانان به عنوان علت اصلی وجود مسیحیت اقامه می‌شود باطل گردیده و دلیلی که از طرف کلیسا قبول شده تنها دلیلی خواهد بود که با تحقیقات منطقی می‌توان به آن رسید و این دلیل این است که عیسای مسیح از مرگ برخاسته است.

زندگی و مرگ عیسی مورد قبول است

چون دانشمندان بی‌ایمان معروف اروپا قبول دارند که یک نفر یهودی عالی مقام بنام عیسی وجود داشته و عده‌ای را که او را چون مسیح موعود قبول نموده‌اند به دور خود جمع کرده است، وقت خود را برای اثبات این موضوعات که اشخاص مطلع آن را قبول دارند تلف نخواهم کرد.

مسیح دیگری ظاهر نشد

واضح است که اعدام علنی مسیح می‌باید امید پیروانش را درباره انجام انتظاراتی که از او داشتند مبدل به یاس کرده باشد. در چنین حالتی اجتماعی که او سعی در تشکیل آن داشت تجزیه می‌گردید مگر این که رهبر جدیدی که لیاقت جانشینی او را می‌داشت بیدار می‌شد، ولی چون وجود این مؤسسه (کلیسا) در زمان حاضر دلیل معدوم نگردیدن آن می‌باشد مسلم است که می‌باید حیات جدیدی را به دلیلی شروع کرده باشد. باید اتفاقی افتاده باشد که نه تنها از تجزیه کلیسا جلوگیری کند، بلکه حیات جدیدی به آن بدهد. بی‌شک این امر به علت ظهور پیشوای جدیدی نبوده بلکه به این دلیل است که موسس اولی کار خود را دوباره شروع نموده است. تاریخ به ما می‌گوید که این محرک جدید به وسیله ایمان به این که او از مرگ بر خاسته برای کلیسا ایجاد شده است. خواه این عقیده متکی به حقیقت بوده و خواه در نتیجه توهم به وجود آمده باشد چیزی که واضح می‌باشد این است که ایجاد این عقیده چندان زمانی طول نکشیده زیرا در غیر این صورت در مدتی که این عقیده شایع می‌شد مؤسسه اصلی که به وسیله عیسی تأسیس شده بود در اثر نداشتن حافظی از بین می‌رفت.

قیام خیلی زود قبول شد

بعد از توضیحات فوق توجه شما به این موضوع جلب می‌کنم که ما بهترین دلایل غیر قابل انکار تاریخی را در دست داریم که ثابت می‌کند تجدید حیات کلیسا در اثر وجود این عقده بود که مؤسس آن بعد از مصلوب شدن دوباره از مرگ برخاسته است. اثبات این موضوع را باید از چهار رساله پولس رسول که تمام دانشمندان بی‌ایمان اروپا آنها را اصلی می‌دانند استنتاج کرد چون این رسالات دلایل تاریخی مهمی هستند باید به اهمیت آنها توجه کنیم.

رسالات معاصر

ایرادی که اغلب از طرف بی‌ایمانان وارد می‌شود این است که ما دلیل تاریخی که مختص مسیح باشد در دست نداریم. می‌گویند نمی‌توان ثابت کرد که سه انجیل اول قبل از پنجاه یا شصت سال از وقایعی که در آن مذکور است نوشته شده و انجیل چهارم جعلی است. جوابم این است که حتی اگر برای امکان ادامه بحث این بیان را که خالی از حقیقت است صحیح بدانیم ما دارای رسالاتی هستیم که به وسیله شخصی که مختص مسیح و بزرگترین عامل ایجاد کلیسای مسیح بوده نوشته شده است. این نوع نوشته‌هایی که مختص وقایع تاریخی باشند در نظر مورخین دارای ارزش زیادی هستند. در این موضوع مثال دیگری که وجود دارد نوشته‌های ناطق و سیاستمدار بزرگ روم سیسرو است که بعد از مرگش صد سال قبل از اینکه پولس رسالات خود را بنویسد جمع آوری و منتشر شد. این رسالات اکنون هم وجود دارند و اغراق نیست اگر بگوییم اینها مهم‌ترین اسناد تاریخی می‌باشند که تاریخ روم را در سال‌های ۵۰- ۱۰۰ قبل از میلاد مسیح بر ما روشن می‌سازند. این رسالات شامل اشاراتی درباره حوادث جاری است که این سیاستمدار بزرگ در آن شرکت داشته و به ما امکان می‌دهد که علل سری حوادث روز را یافته اشخاصی را که منشأ این وقایع بوده‌اند بشناسیم به طوری که اگر فقط تواریخ معمول آن دوره را در دست می‌داشتیم کشف چنین موضوعاتی غیر ممکن بود.

البته صحیح است که از ترکیب آنها نمی‌توانیم تاریخ کاملا جامعی داشته باشیم. اشاراتی که به حوادث روز می‌شود بیشتر اتفاقی است، ولی وقتی حقایق کلی را از تواریخ معمول به دست آوریم نه تنها دلیل بزرگی برای صحت آنها است، بلکه به ما امکان می‌دهد که وقایع را صریحا کشف کنیم به طوری که اگر فقط تواریخ معمول را در دست می‌داشتیم نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم. حقیقتا رسالات سیسرو از مهمترین اسناد تاریخی است که از دنیای قدیم برای ما به یادگار مانده است. تمام رسالاتی که مختص حوادث تاریخی تدوین گردیده دارای چنین ارزشی می‌باشند. مورخین جدید همیشه از آنها به عنوان بهترین وسیله برای شناسایی تاریخ قدیم استفاده می‌کند. اینها برای تشخیص حقیقت از کذب، از تواریخ معتبر حتی در صورتی که نویسندگان این تواریخ معاصر وقایع باشند پر ارزش‌ترند. اشاراتی که در این رسالات دیده می‌شود محرک‌ها و حقایقی را که از نظر جهانیان مخفی مانده به ما آشکار می‌سازد. مخصوصا در

مورد مکاتبات محرمانه بین دوستان این حقیقت صدق می‌کند.

چهار رساله پولس

موضوعی که دارای اهمیت زیادی است این است که حتی منقدین بی‌ایمان اروپا اقرار می‌کنند که ما چهار رساله نظیر رسالاتی که ذکر شد در دست داریم که ما را به روزهای اولیه مسیحیت هدایت می‌کنند دیرترین تاریخی که می‌توان به آنها نسبت داد بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن مسیح است. این رسالات ما را به افکار فعالترین مبشر کلیسای نو ظهور و کسانی که رسالات به آنها نوشته شده مستقیما مربوط می‌سازد از مشخصات این رسالات که در نوشته‌های نظیر آن کمتر دیده می‌شود این است که تصویر جانداری از نویسنده آن و اعمال و عقاید و ایمان وی، در برابر چشمان ما مجسم می‌سازند. به وسیله این رسالات می‌توانیم رابطه مستقیمی با نویسنده آنها برقرار کنیم حتی او را در مقابل خود ظاهر پنداریم.

اینها او را همانطوری که زندگی و فکر و حرکت کرد مجسم ساخته و نشان می‌دهند که نویسنده آنها مردی بوده که در صداقت او تردیدی جایز نیست. پس این موضوع خالی از اهمیت نیست که رسالات فوق‌الذکر که به عنوان رسالات اصلی قبول شده مهمترین رسالاتی هستند که به پولس رسول نسبت داده شده‌اند. من بحث خود را در این چهار رساله متمرکز می‌سازم. در عین حال نباید فراموش کرد که عده زیادی از منقدین بی‌ایمان، اصلی بودن چهار رساله دیگر را هم قبول دارند، ولی چهار رساله فوق‌الذکر برای مقصود من کاملا کافی است و من به هیچ قسمت از دلایل خود را متکی به آنهایی که مورد تردید واقع شده‌اند نخواهم کرد.

خاطرات نو

بعد از اشاره به ارزش رسالات مختص وقایع تاریخی می‌خواهم توجه خواننده را به این چهار رساله معطوف دارم که در زمانی نوشته شده‌اند که منقدین معروف هم تصدیق می‌کنند خاطرات انسان نو و قابل اعتبار است دلیلی در دست نیست که همانطوری که بی‌ایمانان درباره اناجیل قائل به سپری شدن مدت طولانی شده و می‌گویند در این مدت جعلیاتی در عقاید مسیحیان به وجود آمده درباره این رسالات نیز تاریخی دیرتر از۲۸، ۲۹سال بعد از وقایعی که در آنها ذکر شده قائل شویم. این رسالات نه تنها به وسیله مبشری که جدیت او از بیست سال قبل نیز خاطرات تازه‌ای داشته است. هر چند ادعای مسیح را قبل از مصلوب شدن ندیده ولی با عده زیادی که او را دیده و تعلیمات وی را شنیده بودند صحبت کرده بود. در این رسالات گزارشی از آن دوره در دست داریم که با قواعد دقیقی که دانشمندان تاریخ برای اثبات حقایق تاریخی لازم می‌دانند مطابق است.

اجازه بفرمایید با تجربیات خود ارزش خاطرات تاریخی را که فقط بیست و هشت سال از عمرشان گذشته است بررسی کنیم. این مدت مساوی فاصله‌ای است که ما را از تاج‌گذاری رضا شاه جدا می‌کند. خاطرات ما درباره این واقعه به قدری جاندار است که ورود افسانه در آن غیر ممکن می‌باشد. اینگونه قصص فقط در اثر مرور زمان به وجود می‌آیند؛ یعنی وقتی که تازگی خود را از دست داده و نسلی که شاهد آن بوده از بین رفته باشد. اکنون خواننده عزیز باید توجه نماید که وقتی پولس این رسالات را می‌نوشت از زمان مصلوب شدن مسیح حتی کمتر از دوره‌ای که در مثال فوق ذکر شده فاصله داشته است. اگر به این مدت سه سال اضافه کنیم این زمان شامل سه سال خدمت مسیح خداوند نیز خواهد بود.

تاریخ ایمان آوردن پولس

دیرترین تاریخی که برای ایمان آوردن پولس می‌توان تصور کرد چهل میلادی یا ده سال بعد از مصلوب شدن مسیح است، ولی این تاریخ هم خیلی دیر است و احتمالات قریب به یقین آن را ۵- ۶ سال کمتر می‌نماید. بنابراین پولس حواری بهترین وسیله را برای مطلع شدن از عقاید مسیحیان اولیه در دست داشت و نه تنها می‌باید اطلاعات صحیحی درباره منابع تجدید حیات کلیسا داشته باشد، بلکه از این نکته هم نمی‌توانست غافل باشد که پیروان اولیه اعمال فوق انسانی به مسیح خداوند نسبت می‌دادند. قضیه به همین جا خاتمه نمی‌یابد. چون چند سال قبل از ایمان آوردن پولس از مخالفین سرسخت کلیسا بود. این حقیقت را خود او در نوشته‌هایش بیان می‌کند. بدیهی است که در این زمان می‌باید تحقیقاتی درباره عقاید و مبنای این مؤسسه مخصوصا ادعای قیام مؤسس آن به عمل آورده باشد. پس در این دوره که او مخالف جدی کلیسا محسوب می‌شد لازم بود شدیدترین کوشش خود را برای اثبات بطلان عقاید

مسیحیان به کار برده باشد.

این رسالات چه چیزی را ثابت می‌کنند؟

بعد از ذکر ارزش رسالات پولس به عنوان دلیل تاریخی اکنون به حقایق عمده‌ای که به طور واضح از آنها استنباط می‌شود و به اهمیت این دلایل درباره اثبات حقیقت قیام مسیح اشاره می‌کنم:

۱- این رسالات ثابت می‌کنند که نه تنها در نظر پولس رسول قیام مسیح حقیقت تاریخی بود، بلکه او آن را پایه حیات جدید کلیسا می‌دانست. همان چیزی که باعث می‌شود ما حرف او را درباره قوه معجزه‌آسای خودش قبول کنیم به نحو شدیدتری ما را وادار به تصدیق عقیده او درباره قیام مسیح می‌سازد. این اشارات زیاد می‌باشند، ولی احتراز از طول کلام فقط به یکی از آنها اشاره می‌شود. در باب پانزدهم رساله اول به قرنتیان تأکید می‌کند که اگر عیسای مسیح از مرگ برنخاسته مسیحیت باطل است.

۲- لحن اشاره او به حادثه قیام مسیح نشان می‌دهد که نه تنها خودش به آن ایمان داشته بلکه کسانی هم که نامه را به آنان می‌نویسد به این واقعه مانند خود او کاملا ایمان دارند. صریحا به این حقیقت اشاره کرده آن را به منزله پایه و اساس ایمان خود و کسانی که نامه را به آنها می‌نویسد می‌داند. او حتم دارد که آنها نوشته‌های او را بدون کوچکترین تردیدی قبول خواهند کرد. باید دانست که برای اثبات صحت وقایع چیز مهمتر از این نوع اشارات اتفاقی وجود ندارد. این اشارات ثابت می‌کنند که نویسنده و مخاطبین کاملا از آن آگاه بوده و به آن ایمان داشته‌اند. حال از خواننده عزیز خواهش دارم دقت فرماید که چطور این وقایع در نامه‌های عادی ما منعکس می‌گردد. وقتی که می‌دانیم طرف ما از واقعه‌ای کاملا مطلع است بدون این که آن را تشریح کنیم فقط اشاره‌ای به آن می‌نماییم و مطمئن هستیم که آنچه برای ما روشن است برای او هم واضح می‌باشد. شیوه پولس رسول هم در این رسالات هنگام اشاره به قیام مسیح همین است. فقط استثنایی که می‌توان قائل شد (اول قرنتیان۱۵و اول و دوم غلاطیان) است که آنها هم به جهت مقاصد تاریخی و مباحثه ذکر شده‌اند.

۳- توجه فرمایید: کیفیات دیگری وجود دارد که به این اشارات مربوط بوده و به این دلایل ارزش زیادتری از سایر تواریخ دارا می‌باشد. در این دو کلیسا دسته‌بندی به شدت حکمفرما بود. در کلیسای قرنتس دسته‌های متعددی وجود داشت که کم و بیش با پولس مخالف بودند. او سه تای آنها را ذکر می‌کند یکی دسته اپلس و دیگری دسته پطرس رسول بود و دسته سوم ادعا می‌کرد که به طور مخصوصی مسیح را پیروی می‌نماید. علاوه بر اینها به دسته دیگری هم اشاره می‌کند که از طرفداران خود او بود. یکی از این دسته‌ها متمایل به انکار مقام رسالت پولس شد استدلال می‌کرد که پولس جزو شاگردانی که با مسیح زندگی کرده‌اند نبوده است. در یک چنین وضعی که در کلیسا وجود داشت واضح است که اگر دسته مخالف پولس نسبت به قیام مسیح عقاید دیگری می‌داشت تمام دلایل پولس در این باره بی‌معنی می‌شد.

پولس می‌پرسد: «آیا خداوند ما عیسای مسیح را ندیده‌ام؟» من نمی‌خواهم بگویم این جمله خود ثابت می‌کند که او مسیح را دیده بلکه از این جهت آن را دلیل قیام مسیح می‌دانم که اگر مخالفین او عقیده به قیام مسیح نمی‌داشتند این دلیل پولس که برای اثبات رسالت خود آورده است بی‌ارزش می‌شد، زیرا مسیح قیام نکرده بود. این اشاره همچنین ثابت می‌کند که دسته پطرس و مسیح که ادعای پیروی از اصول مسیحیت اولیه را می‌کردند این عقیده را داشته‌اند که رسولان اصلی خداوند زنده شده خود را دیده بودند. پس مسلم است که در همان موقعی که موضوع قیام به میان آمد پولس رسول و بزرگترین مخالفین او درباره حقیقت آن موافق بوده‌اند.

۴- دلیلی که پولس رسول در رساله به غلاطیان می‌آورد بسیار قطعی‌تر است. در این کلیسا دسته‌های قوی وجود داشت، که نه تنها منکر مقام رسالت پولس بود، بلکه از عقاید دور شده چنانکه پولس اشاره می‌کند انجیلی دیگر را اطاعت می‌کردند. این دسته به قدری قوی شده بود که عده زیادی از طرفداران پولس را عقب زده بود. کسی نمی‌تواند این رساله را بخواند و درک نکند که این اوضاع پولس را بی‌اندازه متأثر کرده بود. این رساله با عمیق‌ترین احساسات مملو از اندوه نوشته شده، ولی با وجود اختلاف زیادی که بین او و مخالفینش وجود دارد این اطمینان در او مشهود است که هر دو قیام مسیح را پایه مسیحیت خود می‌دانند. به سخنان او در اول رساله گوش دهید که می‌گوید: «پولس

رسول نه از جانب انسان و نه به وسیله انسان بلکه به وسیله عیسای مسیح و خدای پدر که او را از مرگ برخیزانید و همه برادرانی که با من می‌باشند به کلیساهای غلاطیه فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسای مسیح با شما باشد که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر به حسب اراده خدا و پدر خلاصی بخشد که او را تا ابدالاباد جلال باد آمین. تعجب می‌کنم که به این زودی از آن کس که شما را به فیض عیسای مسیح خوانده است بر می‌گردند به سوی انجیلی دیگر که آن انجیل دیگر نیست، بلکه بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند، بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان انجیلی غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم به شما رساند اناتیما باد» (غلاطیان ۱: ۱ - ۸).

۵- اگر عقیده پولس و مخالفینش درباره قیام مسیح مطابقت کامل نداشت هرگز نمی‌توانست اینگونه کلامی را که در این قسمت و سایر قسمت‌های رساله وجود دارد بنویسد ولی دلیلی که در این رساله وجود دارد از عقاید کلیسای غلاطیه در آن زمان هم قدم فراتر می‌گذارد. این رساله شامل شهادتهایی درباره دو کلیسای دیگر می‌باشد یکی کلیسای انطاکیه که پایتخت امت‌های خاورمیانه و دیگری اورشلیم که مرکز مسیحیان یهودی نژاد بود. این رساله ما را به زمانی که فاصله مختصری با مصلوب شدن مسیح داشت راهنمایی می‌کند. مخالفین پولس مسیحیانی بودند که پیرو تشریفات یهود بوده از پطرس و یعقوب حواری متابعت می‌کردند. پولس در فصل دوم همین رساله اظهار می‌دارد که تعلیماتش با عقاید این دو رهبر بزرگ کلیساهای یهود مطابقت کامل دارد.

بنابراین نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که چون عقیده آنها با عقیده پولس درباره صحت قیام مسیح یکی بوده، پس این دو رسول می‌بایست خداوند زنده شده خود را دیده و تمام کلیساهای یهودی با آنها در این مورد موافق باشند. همین فصل ثابت می‌کند که تمام اعضای کلیسای انطاکیه، هنگامی که پولس و پطرس با هم آنها را ملاقات کردند همین عقیده را داشته‌اند و همچنین شهادت پطرس را درباره حقیقت قیام مسیح خاطر نشان می‌سازد. این موضوع ثابت می‌کند که عقیده به قیام مسیح در اثر مرور زمان حاصل نشده بلکه عقیده کلیسای نو ظهور به فاصله خیلی کمی از مصلوب شدن همین بوده است.

۶- اکنون اجازه بفرمایید دلایلی را که در رساله به رومیان وجود دارد مورد دقت قرار دهیم. ممکن است ایراد شود که چون کلیساهای قرنتس و غلاطیه به وسیله خود پولس تأسیس شده بود بنابراین حتی مخالفین او از عقیده وی در این مورد پیروی کرده‌اند، ولی در هر حال کلیسای روم نه به وسیله او تأسیس شده و نه آن را دیده بود. چندین سال قبل از این که پولس رسول رساله خود را به آنها بنویسد این کلیسا وجود داشته و به قدری مهم و بزرگ بوده است که پولس می‌دانست وقتی می‌گوید: «ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته» اشتباه نکرده است. این کلیسا دارای عده‌ای یهودی بود و از مسافرین زیادی که به روم می‌رفتند می‌توان فهمید که اعضای آن نماینده تمام عقاید مختلف مسیحی بودند. با وجود این، کلیسا را با این اطمینان مخاطب می‌سازد که اعضای آن همان عقیده خودش را درباره قیام مسیح داشته‌اند. در مقدمه چنین می‌نویسد: «و بر حسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان» (رومیان ۱: ۴) و همین حقیقیت در تمام رساله مشهود است.

بدین طریق ما کاملا ثابت کردیم در دوره‌ای که از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن تجاوز نمی‌کند سه کلیسای بزرگ که فرسنگها از هم دور بودند درباره این که مسیح از مرگ برخاسته و این که این حقیقت اساس جامعه مسیحی می‌باشد متفق‌الایمان بوده‌اند. حال از خواننده عزیز سؤال می‌کنم که چه مدتی لازم است تا این عقیده در کلیساهایی که اینقدر از یکدیگر دور بوده‌اند ایجاد شود؟ بنابراین اظهار این که این داستان‌های معجزنمای انجیل به تدریج در قرن اول میلادی به وجود آمده و جای تاریخ واقعی کلیسا را گرفته بی‌فایده است، زیرا دلایل ما با کمال سادگی ثابت کردند که بزرگترین این معجزات در مدتی کمتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن مورد قبول تمام کلیساها بوده است.

۷- به علاوه این عقیده در آن موقع تازه به وجود نیامده بود. طرز اشاره ثابت می‌کند که باید در جزو عقاید اولیه مسیحیان معاصری باشد که پولس رساله را به آنها می‌نویسد. بسیاری از آنها همانطوری که دیدیم یهودیان مسیحی بودند که خیلی زود ایمان آورده یا از کسانی که پیرو مسیح بودند تعلیم گرفتند. رساله غلاطیان شامل شهادت پطرس و یعقوب درباره قیام مسیح می‌باشد. همچنین در رساله رومیان به صراحت به اشخاصی که قبل از پولس به مسیح

ایمان آوردند برمی‌خوریم. ایم موضوع در کمال وضوح به این طریق ذکر شده: «اندرونیکوس و یونیاس، خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح بودند.» معذلک تمام این اشخاص درباره قیام مسیح متفق بودند. پولس از زمانی که ایمان آورد؛ یعنی پیش از ده سال بعد از مصلوب شدن مسیح به قیام مسیح معتقد شد. اندرونیکوس و یونیاس حتی زودتر از او و به این حقیقت ایمان آوردند. پطرس و یعقوب و یوحنا از اول به آن ایمان آوردند، زیرا پولس به ما می‌گوید انجیلی را که به امت‌ها وعظ می‌کرد به آنها اطلاع داده است و آنان همگی آن را تصدیق کرده‌اند. به علاوه در (قرنتیان ۱: ۱۵) خبر می‌دهد که هم پطرس و هم یعقوب مسیح را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند. توجه خواننده عزیز باید به این نکته جلب شود که طبق مندرجات رساله به غلاطیان پولس سه سال بعد از ایمان آوردن مدت پانزده روز با پطرس به سر برده و در همین هنگام با یعقوب نیز ملاقات داشته است، چون نمی‌توان قبول کرد که آنها این حقیقت مهم و اساسی را برای یکدیگر حکایت نکرده باشند اشتباه نیست، اگر بگوییم از این جا ثابت می‌شود که این دو رسول خداوند زنده خود را دیده بودند. پس نتیجه می‌شود که ایمان آنها به قیام مسیح فورا پایه اصلی کلیسا بعد از مصلوب شدن گردیده است.

۸- (اول قرنتیان۱۵) پولس رسول شرح روشنی درباره اشخاصی که عیسای مسیح را بعد از زنده شدن دیده بودند می‌دهد او می‌گوید که یک دفعه مسیح به وسیله بیش از پانصد نفر دیده شده که بیش از نصف آنها در موقع نوشتن رساله زنده بودند. اکنون توجه فرمایید که اگر این بیانات صحیح نبود برگه بزرگی به دست مخالفین می‌داد و آنها می‌توانستند همه جا با تکذیب این موضوع استدلال او را باطل سازند. کوشش بی‌ایمانان برای فرار از ارزش و اعتبار این حقیقت با ادعا به این که استفسار از صحت این وقایع توجهی نداشته کاملا بی‌مورد است، زیرا فراموش کرده‌اند که این مطلب در مقابل کسانی اظهار شده که خیلی مشتاق بودند در صورتی که بتوانند کذب بیانات او را نشان دهند، ولی اگر این پانصد نفر حقیقتا ایمان داشتند که مسیح زنده را بعد از مصلوب شدن دیده بودند چه دلیلی برای این موضوع می‌توان یافت به جز این که اقرار کنیم قیام مسیح حقیقت داشته است؟

۹- به علاوه در کلیسای قرنتس اعضایی وجود داشتند که بعید بود قیام مسیح را با وهم و خیال قبول کنند. عده‌ای اقرار می‌کردند که قیامت مردگان اگر غیر ممکن نباشد چیز نامطلوبی است و عقیده داشتند که شاید مقصود از قیامت مردگان تغییرات عظیم روحانی می‌باشد، ولی با وجود چنین عقیده‌ای درباره قیامت مردگان قیام مسیح را کاملا جسمانی می‌دانستند (اول قرنتیان۱۵: ۱۴- ۱۷). پولس رسول آنها را با این استدلال که من هم توجه خواننده را به آن جلب می‌کنم مجاب می‌سازد: «چگونه منکر قیامت می‌شوید در صورتی که اقرار دارید که مسیح جسما از مردگان قیام کرد؟ اگر قیام مسیح از مردگان پایه ایمان کلیسا نبود ممکن می‌شد که استدلال او را با انکار قیام جسمانی مسیح باطل سازند.»

نکاتی که ثابت شده

بنابراین من با دلایل غیر قابل تردید تاریخی ثابت کرده‌ام که در انجیل اقلا یک معجزه وجود دارد که نه افسانه، نه حکایت و نه عقیده‌ای است که در اثر وهم و خیال به تدریج در اواخر قرن اول به وجود آمده بلکه از طرف تمام ایماندارانی که بعد از مصلوب شدن کلیسا را تشکیل می‌داد. باید تذکر داده شود که از ذکر شهادات اناجیل خودداری کرده‌ام، زیرا بی‌ایمانان تاریخ نوشته شدن آنها را تقریبا دیر می‌دانند. بنابراین فقط اسنادی را مورد استفاده قرار داده‌ام که در اصلی بودن آنها تردیدی ندارند. پس مطلبی که باقی می‌ماند و باید درباره آن تحقیق نماییم این است که آیا عقیده به قیام نتیجه توهمات پیروان اولیه عیسی است؟ زیرا این یگانه ایرادی است که درباره حقیقت تاریخی این واقعه می‌توان وارد کرد، ولی قبل از این کار اجازه بفرمایید نکاتی را که با دلایل بسیار قوی تاریخی ثابت شده است به نظر خواننده بیاورم:

۱- اینکه در مدت کمتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن تمام کلیسای مسیح و همه فرقه‌های آن ایمان داشتند که یگانه علت وجود کلیسا این حقیقت بوده که عیسای مسیح از مرگ برخاست.

۲- اینکه در آن دوره بیشتر از دویست و پنجاه نفر زنده موجود بودند که ایمان داشتند مسیح را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند.

۳- اینکه قیام مسیح هم مورد قبول پولس و هم مخالفین جدی او بود.

۴- اینکه در عرض شش یا هفت سال بعد از مصلوب شدن تمام مسیحیان قیام او را بدون هیچگونه تردیدی به منزله علت اصلی وجود کلیسا می‌دانستند.

۵- اینکه اقلا سه نفر از رسولان اصلی اظهار داشته‌اند که عیسای مسیح زنده شده را دیده‌اند.

۶- اینکه در عرض چند ماه بعد از مصلوب شدن مسیح کلیسا می‌باید بر پایه این ایمان که او از مرگ برخاسته است بنا شده باشد. علت این که می‌گویم چند ماه این است که اگر از این مدت طولانی‌تر می‌شد کلیسا در قبر بانیش مدفون می‌گردید.

سه راه حل

حال که این دلایل را ذکر کردیم چیزی که باقی می‌ماند این است که ببینیم آیا فرض دیگری غیر از این که قیام را واقعی بدانیم وجود دارد یا نه. خواننده عزیز باید توجه فرماید که در مقابل ما فقط سه راه حل وجود دارد:

۱- یا عیسای مسیح حقیقتا از مردگان برخاست.
۲- یا عقیده به قیام مسیح نتیجه مشورت‌ها و تبانی‌ها حیله‌آمیز بوده است.
۳- یا پیروان اولیه عیسی قربانی توهمات ذهنی خود بوده‌اند.

تحقیق درباره قسمت دوم بی‌مورد است، زیرا از طرف دانشمندان بی‌ایمان عالیقدر جدید رد شده است.

توهم ذهنی (دو فرضیه):

اگر صفت توهم را به شاگردان مسیح نسبت دهیم، برای بیان علت وجود عقیده به قیام مسیح دو فرضیه ممکن است پیشنهاد شود: اول این که آنها به قدری متعصب و ساده لوح بودند که یک یا چند نفرشان تصور نمودند عیسی را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند و دیگران را متقاعد کردند که این موضوع حقیقت دارد. این فرضیه در اصطلاح بنام «فرضیه رویا» معروف گردیده و به طرق متعددی پیشنهاد شده است، ولی بهترین آنها تشریحی است که زنان که: مریم مجدلیه در اثر اندوه و آشفتگی زیاد باغبان را با مسیح اشتباه نموده خیال کرد که او از مرگ برخاسته است و بعدا شاگردان را هم در این مورد با خود هم عقیده ساخت.

دوم این که عیسی در اثر مصلوب شدن حقیقتا نمرد، بلکه در حالی که بیهوش بود از صلیب پایین آورده شد و بعد در قبر به هوش آمده موفق گردید از آن بیرون خزیده به جای خلوتی برود و استراحت نماید و به فاصله کمی بعد از آن وفات یافت و شاگردان ساده‌لوح این واقعه را با قیام اشتباه کردند. لازم است خواننده عزیز توجه فرماید که برای طرفداری از هر یک از این فرضیه‌ها باید ساده‌لوحی شاگردان را زیاد و حتی خارج از تصور بدانیم، ولی وقتی می‌گوییم برای اثبات این سادگی چه دلیلی وجود دارد یگانه جوابی که داده می‌شود این است که یهودیان آن دوره اعتقاد زیادی به اعمال غیر طبیعی و شیطانی داشته‌اند. قبلا فرضیه دوم را مورد بحث قرار می‌دهیم.

فرضیه نمودن عیسی

تصدیق می‌کنم که ممکن بود کسی که مدتی بالای صلیب آویخته شده بعد از پایین آوردن و معالجه دقیق شفا یابد. یوسفوس به ما خبر می‌دهد که این قضیه برای یکی از دوستانش اتفاق افتاده هر چند که استثنایی بوده است، زیرا از میان سه نفری که مصلوب شدند دو نفرشان با وجود معالجه جان سپردند، ولی در مورد عیسی بی‌ایمانان باید به خاطر داشته باشند که او در دست دشمنانش بود و چون او را به عنوان جانی علنا مصلوب ساختند می‌باید تمام احتمالات شفا و خروج او را از قبر داده باشند. البته صحیح است که مطابق خبر اناجیل پیلاطس جسد او را به دوستانش داد و این موضوع از شهادت خود آنها معلوم می‌شود، ولی چون بی‌ایمانان اناجیل را سند تاریخی نمی‌دانند در این مورد هم نمی‌توانند از آن به سود خود استفاده نمایند. با وجود این اگر اشاره انجیل را در این باره قبول می‌کنند باید توضیح آن را هم قبول نمایند که می‌گوید قبل از این که پیلاطس جسد را تسلیم دوستان عیسی نماید برای این که یهودیان را

مطمئن سازد که او مرده است کاملا از او مراقبت کرده بود و بعد او را در قبری دفن کردند که در آن با سنگ بزرگی مسدود شد، ولی کسانی که این فرضیه را پیشنهاد می‌نمایند نمی‌توانند انکار کنند قبری که در صخره‌ای بنا شده جای خوبی برای شفای کسی که مصلوب و به نحوی بی‌هوش شده که با مرگ مشتبه گردیده نمی‌باشد.

اگر این را هم ممکن بدانند باز با مشکل بزرگی رو به رو می‌شوند و آن این است که کسی که بدین نحو زخمی شده و در این وضعیت تأسف‌آور باشد بتواند از جایی که با سنگ بزرگی مسدود است خارج گردد و بعد موفق شود که به منزل یکی از دوستانش پناه برده خود را از چشم دشمنان دیرینش پنهان سازد، ولی چون از مسیح در تاریخ بعد از مصلوب شدن ذکری نشده، مگر در صورتی که قائل به زنده شدن او باشیم بی‌ایمانان مجبورند قبول نمایند که مسیح به فاصله بسیار کمی از به دار آویخته شدن از فرط ضعف مرده است. مسلم است که اگر او از قبر خارج شده بود می‌باید در پناهگاه بسیار امنی نگاهداری شده باشد، زیرا کسانی که درخواست مصلوب کردن او را نموده بودند اگر کمترین سؤظنی در مورد فرار مسیح پیدا می‌کردند او را راحت نمی‌گذاشتند. در نتیجه، شاگردانش تا موقعی که او را به جای امن و دوری نفرستاده بودند جرات بیان کلمه‌ای درباره قیام او نمی‌داشتند این موضوع همانطوری که اشخاص با تجربه می‌دانند ایجاد مشکلات زیادی می‌کرد و در این حالت یک یا چند نفر از پیروان عیسی مجبور به وجدان کشی می‌شدند.

به علاوه اگر عیسی در پناهگاهی زندگی کرده بود در این صورت شاگردانش یا به او دسترسی داشتند یا نداشتند. در حالت اول غیر ممکن بود آنها شخصی را که به تدریج شفا می‌یافت با شخصی که قیام کرده بود اشتباه نمایند و یا کسی را که در اثر صلیب نزدیک به مرگ بود مسیح موعود اسرائیل بدانند، ولی اگر آنها عیسی را بعد از مرگ هرگز ندیدند این عقیده که به قیام او ایمان آورده بر همین ایمان کلیسا را بنا و تکمیل کردند باور نکردنی‌تر از این است که بگوییم تمام معجزات کتاب مقدس منطبق با حقیقت است، اما مسیحی که از قبر بیرون خزیده و به گوشه‌ای پناه برده باشد آن کسی نبود که بتواند احتیاجات جامعه‌ای را که در اثر مصلوب شدن او از هم پاشیده شده بود برآورد. پیروانش انتظار داشتند که او به زودی پادشاه شود و اینک صلیب یگانه تختش بود و کلیه انتظارات آنها برای پادشاهی ظاهری و جسمانی او از بین رفت.

دلایل مسلم تاریخی ثابت می‌کنند که بعد از این که عقیده به مسیح بودن عیسی در اثر مصلوب شدن او از بین رفت کلیسا فورا حیات جدیدی یافت. هیچ چیز دیگری غیر از قیام یا عملی که با آن مشتبه شود برای این مقصود مفید نبود. می‌باید واقعه‌ای فوری رخ داده باشد والا کلیسا با بانی خود در قبر مدفون می‌گردید. بنابراین برای این که کلیسا بنا شود لازم بود عقیده قدیمی درباره مسیح تغییر یابد یا کلیسا می‌باید معدوم شود یا عقیده دیگری درباره مسیح اتخاذ کند. اگر تأکید شود که عیسی بعد از مصلوب شدن شفا یافت و در پناهگاهی زندگی کرد و شاگردانش این واقعه را با قیام اشتباه کردند من بنابر عقل سؤال می‌کنم که حتی اگر فرض کنیم یکی از شاگردان تا این اندازه ساده لوح بود که چنین اشتباهی کرد آیا تا چه اندازه ممکن بود چنین اشتباهی پیشرفت کرده حتی به وسیله تمام ایمانداران با گرمی پذیرفته شود و آنها هم کلیسا را بر این ایمان بنا کنند؟

حقیقت این است که فرصت کافی برای توسعه این وهم وجود نمی‌داشت، زیرا در طی این مدت کلیسا در اثر عدم اتحاد منهدم می‌شد. سؤال من این است که آیا ممکن است قبول کرد که یکی از شاگردان او بدون این که او را دیده باشد به قیام او از مرگ ایمان بیاورد؟ و آیا این جسارت را می‌داشتند که کلیسا را بر این اساس که او مسیح روحانی است بنا کنند در حالی که بر تمام مشکلات آینده واقف بودند بدون این که این را فرمان خداوند خود دانسته و به کمک او برای پیروزی اطمینان داشته باشند؟ ساده لوحی هر قدر هم زیاد باشد باز حدی دارد و ساده لوحی که در اینجا فرض شده خارج از حدود امکان است، ولی علاوه بر اینها این فرضیه مسموع نخواهد بود مگر این که بگوییم یا عیسی شفای تقریبی خود را با قیام اشتباه کرده یا این که به خود اجازه وجدان‌کشی داده است و می‌دانیم که حتی بی‌ایمانان نیز جرأت ندارند صریحا این عمل را به مسیح نسبت دهند.

فرضیه رویا

حال اجازه بفرمایید درباره راه حل دیگری که وجود دارد صحبت کنیم. می‌گویند ایمان به قیام عیسی در اثر ساده لوحی شاگردان و ناشی از تصورات و رویاهای آنها بوده و چون شاگردان این رویاها را با وقایع حقیقی اشتباه کردند

متقاعد شدند که عیسی را بعد از زنده شدن دیده و با او صحبت کرده‌اند قبل از شروع به بحث اجازه بفرمایید توجه خواننده را به حقیقت بسیار مهمی جلب نمایم و آن این است که بنابر خصوصیات تاریخی موضوع کسانی که این فرضیه را دلیل کافی برای بیان علت ایمان به قیام می‌دانند ناچارند این نکته را هم توضیح دهند که چرا این عقیده پایه بنای کلیسا شد. بی‌ایمانان به این قسمت به سختی توجه می‌کنند. با وجود این اجازه بدهید برای امکان ادامه بحث فرض کنیم که شاگردان عیسی آخرین درجه حماقت و تعصب را دارا بوده‌اند، ولی باید متوجه بود که این فرض دلیل قبول این موضوع نیست. من کاملا قبول می‌کنم که ایمان به موضوعات خارق‌العاده به سرعت در بین افراد بشر توسعه پیدا کرده حکایت‌های عجیب و غریب بدون دلیل یا با دلایل ضعیف، مورد قبول واقع می‌شوند.

تقریبا به آسانی می‌توان به اشخاص قبولاند که روحی دیده‌اند و آسانتر خواهد بود اگر بخواهیم ثابت کنیم که دیگران آن را مشاهده کرده‌اند، ولی واقعه عجیبی وجود دارد که حتی ساده لوح‌ترین اشخاص هم از قبول آن خودداری می‌کنند؛ یعنی شخصی را که حقیقتا مرده است با بدن حقیقی زنده دیده و با او صحبت کرده‌اند. گمان نمی‌کنم بتوان کسی را یافت که اطمینان داشته باشد با شخصی که مرده است، نه با روح او بلکه با خود او صحبت کرده است. حتی بت‌پرستان قدیم که تا اندازه زیادی به وقایع خارق‌العاده عقیده داشتند اگر کسی چنین واقعه‌ای را ذکر کرده آن را ممکن می‌دانست او را مسخره می‌کردند. می‌دانیم که چند داستان درباره کسانی که از جهان دیگر برگردانیده شدند از بت‌پرستان قدیم باقیمانده ولی این داستان‌ها به وسیله شعرای دانشمند در قرون بسیار قدیم نوشته شده‌اند، ولی در موضوع مورد بحث ما تاریخ فرصت کافی نداده است تا در اثر این مرور زمان عقیده به قیام به تدریج ایجاد شود.

پس حقیقتی که در این مورد منکرین قیام به آن امید دارند کدام است؟ جز این نیست که اشخاص متعددی می‌باید ایمان داشته باشند که منفردا و مجتمعا عیسی را در عرض چند روز یا چند هفته بعد از مصلوب شدن زنده دیده و به علاوه با او صحبت هم کرده‌اند. بگذار خواننده خود تصور نماید که چقدر حماقت لازم است تا عده‌ای مرد و زن ایمان آورند که نه تنها با کسی که علنا اعدام شده و بدنش در قبر بسیار نزدیکی موجود بود صحبت کرده و او را دیده‌اند، بلکه اقدام به تأسیس بزرگترین و مقدس‌ترین و با نفوذترین انجمن‌هایی که در جهان به وجود آمده است نموده، و در این کار موفق هم شده‌اند.

سه شرط توهم

به عقیده کسانی که فکر بشر را با دقت مورد مطالعه قرار داده‌اند سه شرط وجود دارد که در اثر آنها توهم فکری و اشتباه کردن تأثیرات داخلی با حقایق خارجی ایجاد می‌شود. این سه شروط عبارتند از: تمایل، عقیده راسخ و انتظار. واضح است که مورد شاگردان خداوند ما اگر هم فرضا این سه شرط موجود می‌بود نتیجه‌ای که به دست می‌آید کاملا برخلاف نتیجه‌ای بود که طرفداران فرضیه رویا اظهار می‌دارند:

۱- تمایل مهم آنها پادشاهی و حکومت جسمانی مسیح بود، ولی مصلوب شدن او بدبختی بزرگی برای آنها شمرده می‌شد. کوچکترین تصور مصلوبیت عزیزترین امید آنها را از بین می‌برد. بنابراین تمایلات آنان کاملا عکس اظهار طرفداران فرضیه رویا بود.

۲- این عقیده راسخی که داشتند به جای اینکه در رویا از خداوند زنده شده خود تعلیماتی یافته و کلیسا را بر پایه روحانی بودن سلطنت مسیح بنا کنند باعث می‌شد که رویایی مطابق عقیده قدیمی اسرائیل درباره مسیح ببینند. اگر عقیده راسخ باعث ایجاد رویایی برای اشخاص ساده‌لوح گردد، مطابق عقیده قدیم آنها خواهد بود و چیز تازه‌ای خلق نخواهد کرد. هیچ چیزی به اندازه «عقیده راسخ» نمی‌تواند غیر قابل تغییر باشد. بنابراین، فرضیه مذکور ما را حتی یک قدم هم به طرف یافتن علت عقیده به روحانی بودن سلطنت مسیح و بنای کلیسا بر این پایه هدایت نمی‌تواند کرد.

۳- انتظار قیام را مسلما هیچ کدام از شاگردان مسیح نداشتند. یگانه دلیلی که برای وجود انتظار قیام در شاگردان می‌توان یافت، پیشگویی صریح مسیح است، ولی باید دانست که بی‌ایمانان عقیده‌ای به پیشگویی ندارند. تنها این بیان مسیح که بعد از شهید شدن نیز خواهد زیست نمی‌توانست آن حالت انتظار و تعصب را در آنها ایجاد کند که برای دیدن چنین رویایی لازم است در حالی که جسد او در قبر در محافظت دوست یا دشمن بود. پس کوشش برای اثبات این که چنین رویایی با کمک سه اصل این وجود پیدا کرده بی‌نتیجه است. بسیار آسان است که محصلی در اتاق خلوت

خود نشسته این فرضیه را اختراع کند که مریم مجدلیه در اثر غم و یاس باغبان را با مسیح اشتباه نموده خیال کرد که او از مردگان برخاسته است و در اثر تعصب و شوقی که داشت شاگردان را هم با خود هم‌عقیده ساخت، ولی کسانی که تجربیات حقیقی و عملی دارند می‌دانند که گفتن این مطلب خیلی آسان‌تر از انجام آن است.

چگونه ممکن است قبول کرد که زن متعصبی بتواند عده‌ای را متقاعد نماید که شخصی که فقط چند روز پیش اعدام شده و بدن او هنوز در قبر بود زنده شده و با بدن حقیقی به او ظاهر گردیده است؟ چطور قبول کنیم که آنها بدون اینکه خودشان او را دیده باشند این حرف را قبول کردند؟ آیا همه آنها در منتهای ساده‌لوحی در حالی که بدن مسیح هنوز در قبر بود توانستند رویایی درباره مسیح زنده دیده و آن را با وقایع اشتباه نمایند؟ بنام فلسفه تاریخ ما را به قبول چه عقایدی دعوت می‌کنند. به علاوه آیا می‌خواهند به ما بقبولانند که شاگردان او بدون اخذ قدرت از وی موفق شدند کلیسا را بر پایه روحانی و نامریی بودن مسیح به جای جسمانی و ظاهری بودن او بنا نمایند و شخص او را مرکز این مؤسسه قرار داده کلیسای جهانی را پی‌ریزی کنند؟ در اینجا است که با مشکلات بی‌حد فرضیه رویا مواجه می‌شویم.

لازم است بار دیگر توجه شما را به این حقیقت جلب نمایم که کسانی می‌گویند اعتقاد به قیام در اثر ساده‌لوحی پیروان عیسی بوده لازم است نه تنها دلیلی برای ایمان بیاورند بلکه باید علت ایجاد کلیسا را بر پایه روحانی بودن مسیح به جای جسمانی بودن او بیان کرده همچنین علت تغییرات مهمی را که در نتیجه این پیشامد به وجود آمده توضیح دهند. می‌دانم باز هم اصرار خواهد شد که شاگردان ساده‌لوح عیسی، با وجود اینکه بدن او هنوز در دست دوستان یا دشمنان بود، تصور کردند که به آسمان بالا برده شده و از آنجا در مدت کمی در جلال مسیحایی خود به طوری که همه ببینند مراجعت خواهد کرد. در عین حال لازم بود کلیسا اتحاد خود را حفظ کند و این موضوع فقط با این اعتقاد که عیسای مسیح و پایه کلیسا است ممکن بود. با وجود اینکه روزها و ماه‌ها بلکه سال‌ها گذشت از رجعت مسیح خبری نبود. برای جلوگیری از اضمحلال کلیسا تجدید بنای پایه آن بسیار ضروری بود، ولی حقیقت مسلم تاریخی این است که کلیسا به جای ضعیف شدن بعد از مرگ بانیش، به سرعت رشد و نمو کرده توسعه یافت.

بدین جهت این تجدید بنا به زودی اثر خود را ظاهر ساخت. آیا ممکن است قبول کرد که شاگردان بتوانند این قدم بزرگ را بردارند، بدون اینکه مطمئن باشند دستورهای صریحی از استاد خود در این باره دریافت کرده‌اند؟ آیا می‌توان باور کرد که گروهی جاهل و متعصب آنقدر عاقل بوده‌اند که تحولات عظیمی را که بر جهان داشته است باعث شوند؟ اجازه بفرمایید به فرضیه رویا برگردیم. ما را به قبول چه عقیده‌ای دعوت می‌کنند؟ به جای قبول قیام به عنوان یک حقیقت مسلم حقیقتی که برای توضیح علل حوادث تاریخی کلیسا کافی به نظر می‌رسد، ما به قبول این عقیده دعوت می‌شویم که شاگردان عیسی درباره استاد خود بعد از مصلوب شدن، رویاهایی دیده و آن را با حقیقت اشتباه کرده‌اند.

در این صورت می‌بایست نه تنها یک رویا بلکه چندین رویا و نه به تنهایی و انزوا بلکه مجتمعا دیده باشند. شهادت پولس رسول در این باره صریح و وسایل کسب اطلاعات او زیاد بوده است. آیا کسی جرات خواهد کرد که با وجود اینکه رسالات او در دست است، مطالبی را بنویسد که خود اختراع کرد؟ او به ما اطلاع می‌دهد که ملاقات‌های خصوصی با پطرس و یعقوب داشته است و همچنین می‌گوید که این دو رسول ایمان داشتند که عیسای زنده شده را دیده‌اند. آیا او این اطلاع را وقتی که پانزده روز با پطرس بوده و با یعقوب ملاقات نمود از آنان کسب نکرد؟ همچنین پولس به ما خبر می‌دهد که در وقت دیگر لااقل با یکی از رسولان یعنی یوحنا، ملاقات کرده است و اضافه می‌کند که یازده رسول هنگامی که در یکجا جمع بودند، در دو وقت دیگر که شاگردان در یک جا جمع شده و بالغ بر پانصد نفر بودند به آنها ظاهر شد.

آیا تمام این ظهورها رویا بود؟ آیا تمام شاگردان رویا دیده آن را با حقیقت اشتباه کردند؟ وقتی آنها تصور کردند تنها یا با هم استاد زنده شده خود را دیده‌اند آیا یکی از آنها از وی سؤالی نکرد و اگر کرد آیا جواب هم رویا بود؟ آیا می‌توان قبول کرد در چنین موقعیتی از او سؤال نکردند که در آینده چه طریقی را پیروی خواهد کرد و چه راهی را مایل است که شاگردان برای ادامه کار وی در پیش گیرند؟ اینکه از او هیچ سؤالی نکردند کاملا غیر قابل قبول است. برای سؤال خود یا جواب دریافت کردند یا نکردند، اگر جوابی نیافتند این موضوع زود شایع می‌شد. اگر خیال کردند

که جوابی دریافت داشته‌اند می‌باید تمام توهم باشد؛ یعنی یک مکالمه رویایی داشته‌اند.

این حقیقت که کلیسا در مدت کمی بعد از مصلوب شدن بنا شد ثابت می‌کند که پیروان عیسی می‌باید ایمان داشته باشند که با استاد زنده شده خود صحبت کرده‌اند و او به آنان دستورهای صریحی درباره تشکیل کلیسا و طرز این کار به آنها داده است، زیرا به طوریکه ذکر شد بدون ایمان به دریافت چنین دستوری هیچگاه جرات تأسیس کلیسا بر پایه قیام و روحانی بودن مسیح و مواجهه با آن همه مشکلات را نمی‌داشتند، ولی اگر ایمان به قیام در نتیجه ساده‌لوحی بوده، دستورهایی هم که ایمان به دریافت آن داشتند و آن را با کمال موفقیت عملی کردند می‌بایست توهم محض و مخلوق تصورات خودشان باشد. از این گذشته می‌باید تمام آنها تصور کرده باشند که بیانات مشابهی را شنیده‌اند، زیرا در غیر این صورت اختلافاتی درباره نقشه بنای کلیسا به وجود می‌آمد. قبول این نوع فرضیه‌ها به عنوان حوادث تاریخی، مستلزم ساده‌لوحی بیشتر از این است که بی‌ایمانان به پیروان اولیه مسیح نسبت می‌دهند. با توجه بیشتری فهمیده می‌شود مه ایمان به قیام، مانند قبول داستان‌های معمولی درباره ارواح و عجایب دیگر، چندان آسان نبوده است.

وجود یا عدم این اعتقادات چندان مهم نیست، ولی ایمان به قیام، با وجود مشکلات زیاد قدرتی کافی برای تشکیل و توسعه کلیسا داشت. بنابراین این عقیده ناشی از احساسات کسانی است که در اثر ایمان به آن کاری انجام نداده‌اند، بلکه همین ایمان بوده که مؤسسه‌ای را که نوزده قرن از عمرش سپری شده و بیش از هر مؤسسه دیگری در بشر تأثیر داشته حفظ کرده است. این ایمان چنان توسعه‌ای پیدا کرد که در عرض کمتر از هفتاد سال در تمام شهرهای مهم امپراطوری روم بر پایه محکمی استوار گردد و با شهدای خود لیاقتش را ثابت کرد در کدام قسمت تاریخ می‌توان اجتماعی را یافت که پایه‌اش قیام شخصی باشد که علنا اعدام شده و بدین طریق ثابت کرده که سلطان ملکوت خدا است؟ آیا وادار کردن عده‌ای زن و مرد به قبول این عجایب آسان است؟ کجا می‌توان چنین مؤسسه بزرگی را یافت که حسن تأثیر آن بر فکر بشر از تأثیر تمام مؤسسات دیگر بیشتر بوده و بر پایه این عجایب بنا شده باشد؟ می‌خواهم بدانم تمام این داستان‌هایی که درباره روح و عجایب وجود دارد برای اصلاح بشر چه سودی داشته‌اند؟

همه ما در این دوره جدید مطالب زیادی راجع به مراوده با رواح و عجایب آن شنیده‌ایم، ولی آیا بر این پایه مؤسسه بزرگی تأسیس شده یا در آتیه خواهد شد؟ آیا تمام بنی نوع بشر یا عده‌ای در اثر آن بهتر و داناتر شده‌اند؟ در مقابل این سؤالات فقط یک جواب وجود دارد. معرفت‌الروح با تمام ادعایی که برای حل مسایل جهان نامریی و عجایب آن دارد کاری از پیش نبرده و بشر را مقدس‌تر و داناتر ننموده و کوچکترین کشفی که باعث توسعه تقوی و دانش او باشد نکرده است، ولی درباره بشارت قیام، بزرگترین مبشر مسیحی به کسانی که معرفت واقعی به این حقایق داشته‌اند در اول یکی از رسالات خود که بیست و سه سال بعد از مصلوب شدن مسیح نوشته چنین می‌گوید: «چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر و امید شما را در خداوند یا عیسای مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنم، زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا از برگزیده شدن شما مطلع هستم، زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشد، بلکه با قوت روح‌القدس و یقین کامل چنانکه می‌دانید که در میان شما چگونه مردمان شدیم و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید با خوشی روح‌القدس پذیرفتید به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اخائیه را نمونه شدید به نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت به قسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم... و به چه نوع شما از بت‌ها به سوی خدا بازگشت کرده‌اید، تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید یعنی عیسای مسیح را» (اول تسالونیکیان ۱: ۳– ۱۰) و چهار سال بعد از این تاریخ به عده دیگری که توسط او ایمان آورده بودند نامه‌ای نوشته توضیح می‌دهد که قبل از مسیحی شدن به تمام گناهان آلوده بودند: «و بعضی از شما چنین می‌بودید، لیکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسای خداوند و به روح خدای ما» (اول قرنتیان۶: ۱۱).

یگانه راه حل قابل قبول

بنابراین از سه راه حلی که بیان کردیم فقط اولی قابل قبول است. عیسی از مرگ برخاست. اگر این حادثه حقیقی و واقعی باشد تمام وقایع تاریخ کلیسا را توضیح داده دلیلی منطقی برای اساس کلیسا محسوب می‌گردد. فرضیه‌های دیگر کاری نمی‌توانند کرد مگر این که فلسفه‌های ضعیفی را که محتاج ساده‌لوحی بی‌حد می‌باشد به ما ارائه دهند.

تاریخ حقیقی انجیل

اکنون در موقعیتی قرار داریم که می‌توانم اهمیت و ارزش اناجیل را از لحاظ اسناد تاریخی مورد بحث قرار دهم. چون حقایق فوق‌الذکر با دلایلی که به کلی از انجیل مستقل بود ثابت شد سودی نخواهد داشت که بی‌ایمانان بگویند آن قسمت از اناجیل را که مربوط به قیام است اشخاص مجهولی چندین سال بعد از مسیح نوشته‌اند، زیرا اثبات حقیقت قیام بدون استفاده از دلایل اناجیل به عمل آمده است. بنابراین اگر برخاستن مسیح از مرگ حقیقی باشد در این صورت احتمال غیر ممکن بودن معجزات اناجیل که به عقیده بی‌ایمانان بدون اساس‌اند از بین خواهد رفت و حتی احتمال اینکه عیسای مسیح معجزه کرد از عدم انجام آن بیشتر خواهد بود.

بنابراین می‌توان اناجیل را به عنوان اسنادی قبول کرد که در آن نویسندگانش خاطراتی از زندگی عیسای مسیح و تعلیمات و اصول مسیحیت را جمع‌آوری کرده‌اند. گزارش‌های آنها هر چند قطعه قطعه می‌باشد، ولی داستان‌هایی واقعی است. این گزارش‌ها برای مباحثه و مشاجره نوشته نشده‌اند، بلکه برای بنای ایمانداران و هر خواننده‌ای که باید به این موضوع توجه داشته باشد. ایراد شده است که حکایات آن به سختی قابل مطالعه کامل با یکدیگر است. اقرار می‌کنم که این موضوع حقیقت دارد و این امر نتیجه خصوصیات آن دسته از نوشته‌هایی است که اناجیل هم جزو آنها هستند؛ یعنی نوشته‌هایی که یک دوره تاریخ منظم نبوده بلکه خاطرات مذهبی است و ادعا ندارند که ما را بی‌کرشه تاریخ کامل، آشنا می‌سازند. موضوع غایی که برای نویسندگان اناجیل پیش آمد، دفاع در مقابل مخالفین بود. در گزارش‌های خود راجع به قیام، ما را درباره تمام شرایط و ایرادات قانع می‌کنند. حوادث روز عید قیام می‌باید باعث هیجان عظیم پیروان مسیح شده باشد و در گزارش‌هایی که در سه انجیل اول می‌دهند همین حالت در آنها دیده می‌شود.

این همان است که در صورت اصلی بودن این شهادات می‌باید باشد و در غیر این صورت ثابت می‌شد که نویسندگان آنها برای جواب دادن به ایرادات و رفع مشکلات تبانی کرده‌اند. اجازه بدهید گفتار یکی از شکاکان جدید را در این باره بشنویم: «عیبجویی کردن درباره جزئیات بی‌ارزش بی‌فایده است. تمام تواریخ درباره نکات کوچک با یکدیگر دارای اختلافاتی هستند و این موضوع از خصایص هر تاریخی که نوشته شده از زمان هرودوت تا زمان حاضر می‌باشد.» بنابراین بگذارید تمام بی‌ایمانان برای اظهار نظر درباره حقایق مهم انجیل شرکت کرده این کار را همان طوری که درباره تواریخ دنیوی عملی می‌شود انجام دهند. اجازه ندهید درباره نکات بی‌اهمیتی که مربوط به معجزه است عیب‌جویی کنند، بلکه برای رأی درباره صحت و سقم معجزه بزرگ قیام مسیح که نویسندگان عهد جدید آن را شرط وجود مسیحیت دانسته‌اند شرکت نمایند، زیرا اگر ثابت شود که پایه تاریخی این واقعه سست است کلیسای مسیح می‌باید تجزیه و ویران شده باشد، ولی اگر عیسای مسیح از مرگ برخاسته است علی رغم تمام ایرادات بی‌ایمانان که بر آن وارد می‌شود و ادعاهایی که درباره اختلاف حکایات اناجیل وجود دارد مسیحیت می‌باید مکاشفه الهی باشد.

۳ اوریل ۱۹۵۴